

پرسش ۸۲۷: رؤیای یمانی و نزدیک بودن فرج

السؤال / ۸۲۷: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، إني من المؤمنين بالدعوة منذ فترة ليست بالبعيدة وقد رأيت عدة رؤى كلها تؤكد أن السيد أحمد الحسن هو اليماني وأن دعوتك هي دعوة حق، وكذلك تؤكد الرؤى التي رأيتها إنَّ الفرج قريب جداً جداً، وهذا ما جعلني أوقف كل أعمالي وأموري وحتى عرض أن افتح مشروع جديد هنا في ألمانيا مع احد الأصدقاء برأس ماله وجهدي ولم أدخل بهذا العمل لكي لا التزم معه وأتركه وارجع للعراق إذا دعت الأمور ووصلت إلى درجة عدم الانتقال إلى شقة جديدة وأنتظر دائماً حصول شيء.

سلام عليكم ورحمت الله و بركاته. من مدت کوتاهی است که جزو مؤمنان به دعوت هستم و چند رؤیا دیدم که همگی آنها تأکید می کنند که سید احمد الحسن، یمانی و دعوت شما، دعوت حق است. همچنین رؤیاهایی که دیده ام تأکید می کنند که فرج و گشایش بسیار بسیار نزدیک است. این موضوع باعث شد تا همه ی کارها و امورم را متوقف کنم. حتی باعث شد تا از شروع پروژه ی جدید به همراه یکی از دوستانم در اینجا آلمان با سرمایه ی او و تلاش خودم، اجتناب کنم و به همراه او وارد این کار نشوم، تا مجبور نباشم همراه او باشم، و او را رها کنم و به عراق بازگردم. بنابراین کارها را رها کردم و به جایی رسیدم که هیچ کار جدیدی را آغاز نمی کنم و همواره منتظرم تا چیزی اتفاق بیفتد.

أريد منكم يا سيدي النصيحة في ما أفعل هل أبقى في الانتظار أم أكمل أموري هنا وأدخل في هذا المشروع؟

آقای من! از شما می خواهم در آنچه انجام می دهم، نصیحتم فرمایید. آیا منتظر باشم یا کارم را اینجا به پایان برسانم و وارد این پروژه شوم؟

وأريد أن أقص عليكم آخر رؤيا رأيتها فقد رأيت في المنام أني أمشي في مدينة أوروبية مع امرأة شابة أتحدث معها وفجأة خلصت هذه المدينة وفي نهايتها كأنه سوق شعبي في العراق وهذا السوق كان في هرج ومرج وأنا قلت لهم أنتم اصعدوا إلى هذا الدرج

می خواهم آخرین رؤیایی را که دیدم، برایتان تعریف کنم. در خواب دیدم در یک شهر اروپایی با زن جوانی راه می‌روم و با او سخن می‌گویم. ناگهان این شهر آزاد می‌شود و در پایان آن، انگار بازار مردمی در عراق است و این بازار در بی‌نظمی و هرج و مرج می‌باشد. من به آنها گفتم: بالای این نردبان بروید.

وكان موجود في السوق وكان هذا الدرج سلالم في الأرض وترتفع إلى تلة أو مدينة أو بناية وكان أحد أقربائي متوفي وكان موجود واسمه حسين ويدعو الناس إلى الصعود وفي نصف الطريق حدثت معركة وأغلب الناس رجعوا ولم يصعدوا.

آن نردبان در بازار وجود داشت. این نردبان در زمین رفته بود و به اندازه‌ی تپه یا شهر یا ساختمانی بلندی داشت. یکی از نزدیکان من که از دنیا رفته بود، آنجا بود. نامش حسین بود و مردم را به بالا رفتن تشویق می‌نمود. در میانه‌ی راه، نبردی رخ می‌دهد و بیشتر مردم، باز می‌گردند و بالا نمی‌روند.

ولكن أنا استمررت بالصعود ولما وصلت كان هناك بناية وفيها هرج ومرج أيضاً وفيها قتل وصحفيين واطلاقات نار وهذه البناية كانت على حافة نهر، ولكن هذا النهر على الجهة التي أنا كنت فيها ناشف وفيه طين فقط

ولی من به بالا رفتن ادامه می‌دهم. وقتی رسیدم، ساختمانی بود و در آن نیز هرج و مرج و بی‌نظمی بود. در آن کشتار و همچنین روزنامه‌نگاران و تبادل آتش بود. این ساختمان کنار رودی بود. ولی سمتی از این رود که من در آن بودم، خشک بود؛ آنجا فقط گل بود.

أما الجهة التي بجانبها كانت مدينة أوربية ومرفوعة الأعلام الأوربية وكانوا في احتفال والناس يسبحون على الضفة وكان من ضمنهم صديق لي معهم اسمه إحسان والنهر من جهتهم فيه ماء وليس طين ويوجد شق في النهر يفصل بينهم

اما سمت دیگرش، شهر اروپایی بود که پرچم‌های اروپایی در آن بلند شده و جشن گرفته و مردم در کنارش در حال شنا کردن بودند. از جمله‌ی آنها دوستم بود که با ایشان بود؛ نامش احسان بود و رود در سمت ایشان، آب بود و گل نبود. فاصله‌ای در رود بود که بین آنها فاصله انداخته بود. از آنها پرسیدم:

وقد سألتهم ألم ترو أن المدينة التي بجانبكم يقتلون بعضهم وأجانبني واحد منهم نحن لا دخل لنا بهم هذا الذي هم فيه من أيدهم. وبعدها رأيت سيل من بساتين النخيل واقفة وتسير في النهر وتجر معها كل شيء في طريقها من جهة أوربا وناديت صديقي إحسان اخرج سوف يأخذكم السيل علماً إن صديقي غير مؤمن بالدعوة ولكن السيل أخذهم ونزلوا في الشق، واستمر السيل في جهة المدينة التي نهرها طين وكان أخي في الطين علماً إن أخي هو في الحوزة في النجف وناديت عليه لم يخرج

آیا نمی‌بینید در شهری که در کنار شما است، برخی‌شان کشته شده‌اند. یکی از آنها به من پاسخ داد: ما به آنها ارتباطی نداریم. این وضعیت آنها، دست خودشان است. پس از آن، سیلی از بستان‌های درخت خرماي ایستاده دیدم که در رود در حال جریان بود و هر چیزی در مسیرش از اروپا در حال روان شدن بود. دوستم احسان را صدا کردم که بیرون بیا. سیل شما را می‌برد. با توجه به اینکه دوستم به دعوت ایمان ندارد. ولی سیل آنها را در بر گرفت و در سختی افتادند. سیل به سمتی از شهر که رودش گلین بود ادامه پیدا کرد. برادرم در گل بود؛ با توجه به اینکه برادرم در حوزه‌ی نجف است. او را صدا زدم، ولی بیرون نیامد.

وأثناء هذا السيل جاءت سفن ضخمة سوداء اللون جاءت بعكس اتجاه السيل وتطلق صفارات وكلما ارتفع السيل هي ترتفع وبعدها قلت لهم إن هذه هي النبوءة

التي اخبرنا بها عيسى عليه السلام، وسألني أحد الأشخاص وكان مسيحي من أين تعرف عيسى ونبوءته؟

در وسط این سیل، کشتی‌های بزرگ سیاه رنگی آمدند و برعکس سیل حرکت می‌کردند و صدایی درمی‌آوردند. هر قدر سیل بالا می‌آمد، آنها نیز بالا می‌آمدند. پس از آن، به آنها گفتم: این همان پیش‌گویی است که عیسی (ع) به ما خبر داده است. یکی از آنها که مسیحی بود از من پرسید که عیسی و پیامبری‌اش را چگونه شناختی؟

قلت لة لقد اخبرونا بها اهل البيت (عليهم السلام) وأخذ جرف النهر بالانزلاق وكانت امرأة عجوز متشبثة بالجرف حاولت أساعدها ولكن لم استطع قالت لي اتركني واذهب لأنني انتهيت فسمعنا صوت يقول اتجهوا إلى بستان وكان البستان على ارتفاع عالي ويوجد حائط سميك تسلفت هذه الحائط أنا والمسيحي بشق الأنفس صعنا وكان يخرج نور عظيم من هذا البستان وفيه صوت ينادي من دخل في هذا البستان فهو آمن، ودخلنا بخوف واختفى المسيحي وبقيت وحدي وقد رأيت أسد يركض بسرعة كبيرة باتجاه السيل وأنا بقت واقف في مكاني ومر من عندي وذهب باتجاه السيل..

به او عرض کردم: اهل بیت (ع) به ما خبر داده‌اند. کناره‌ی رود، شروع به فرو ریختن کرد و زن پیری از کناره، آویزان بود و من می‌خواستم به او کمک کنم، ولی نتوانستم. او به من گفت: مرا رها کن و برو؛ که من به پایان رسیده‌ام. صدایی شنیدیم که می‌گفت: به سوی بوستان بروید. بوستان در ارتفاع بلندی بود. دیواری ضخیم وجود داشت. من و مسیحی به سختی از آن، بالا می‌رفتیم. نور بزرگی از این بوستان خارج می‌شد و صدایی از درون این بوستان صدا می‌زد که در امن و امان است. ما با ترس وارد شدیم. مسیحی پنهان شد و من تنها ماندم. شیری دیدم که با سرعتی بسیار به سوی سیل می‌رود. من در جای خودم ایستادم. از کنارم رد شد و به سوی سیل رفت.

انصحي يا سيدي فيما أرجو منك الرد يا سيدي أحد الحسن فيما أفعل؟

آقای من! مرا نصیحت فرما. از شما امید پاسخ دارم، آقای من، احمدالحسن. چه کار کنم؟

أريد النصيحة لأن كل أموري متوقفة وأشعر بعدم الاستقرار.

نصیحتی می‌خواهم؛ چرا که همه‌ی کارهایم متوقف شده است و احساس بی‌ثباتی می‌کنم.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

وفقك الله لكل خير، اعمل بصورة طبيعية ولا تجعل لإيمانك أثراً سلبياً على حياتك أو عمك بل اجعله سبباً لتزداد اطمئناناً و يقيناً واستقراراً، فالمؤمن عندما يتفضل عليه الله ويُعرفه بما سيحصل يزداد اطمئناناً و يقيناً ولا يهتم لأي شيء من الدنيا أن يفوته أو يكسبه، أسأل الله لك أن يوفقك لكل خير هو وليي وهو يتولى الصالحين.

خداوند شما را بر هر خیری توفیق دهد. به طور طبیعی به کارت ادامه بده. نگذار ایمانت تأثیر سلبی بر زندگی و کارت داشته باشد؛ بلکه آن را وسیله‌ای برای زیاد شدن اطمینان و یقین و پایدار شدن قرار بده. هنگامی که خداوند بر مؤمن تفضل می‌فرماید و آنچه را که اتفاق خواهد افتاد را به او می‌شناساند، اطمینان و یقینش افزوده می‌شود و

به هیچ چیزی از این دنیا اهتمام نمی‌ورزد و از بین رفتن یا به دست آوردنش برایش مهم نخواهد بود. از خداوند می‌خواهم شما را در هر خیری موفق بدارد. او سرپرست من است و سرپرست شایستگان.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أحمد الحسن - محرم الحرام / 1432 هـ

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

احمد الحسن - محرم الحرام ۱۴۳۲ هـ

